

حجۃ الاسلام والمسلمین رسولی

فراری داد و به همراهان خود دستور داد کاروان را حرکت دهند و چون بمدینه وارد شد رسول خدا (ص) بدو مزده داد که آیات "الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم..." (۲) در شان او و همراهانش نازل گردیده است.

از طرفی رسول خدا (ص) نیز در این چند روزی که در محله قبا بود نالوده مسجد آنجا را ریخت و بنای نخستین مسجد را در آنجا به ریزی نمود و اتمام آنرا موقوف به بعد کرد، و سپس بسوی مدینه حرکت فرمود:

ورود به مدینه

هنگامیکه رسول خدا (ص) از قبا حرکت کرد رو سوی قبائلی که خانههایشان سر راه آنحضرت بود همگی از خانههای خود بیرون آمدند و چون پیغمبر اکرم به محله آنان وارد می شد تقاضا می کردند که در محله آنان فرود آید و منزل کند ولی رسول خدا (ص) در پاسخ می فرمود: جلوی شتر را باز و آنرا رها کنید و به حال خود بگذارید که او مأمور است، یعنی هر جا که فرود آمد و رانورد من همانجا فرود خواهم آمد.

و بدین ترتیب از محله بنی سالم و بنی بیاضه و بنی ساعده و بنی حارث و بنی عدی عبور کرد و در هر یک از محله های مزبور بزرگان شان سر راه آنحضرت می گرفتند



بسمو و کرامت ربک اسلام  
بلا ترموم العلاب را

رسول اکرم در مدینه

زن و مرد دیگر نیز که از ماجرا مطلع شدند بدانها ملحق شدند و یک کاروان کوچکی تشکیل دادند و براه افتادند و خدا میداند که علی (ع) در اینراه چه فداکاریها و گذشتی از خود نشان داد تا جایی که هفت تن از سوارکاران قریش وقتی از حرکت آنها مطلع شدند بتعقیب آنها پرداخته و در صد برآمدند که آنها را به مکه بازگردانند در نزدیکی "ضجنان" به ایشان رسیدند و چون علی (ع) آنها را دید و از قصدشان باخبر شد شمشیر خود را بدست گرفته و یک تنه به جنگ آنها آمد و با شجاعت عجیبی که از خود نشان داد یک تن از ایشان را با شمشیر دونیم کرد و آن شش تن دیگر را

ورود علی علیه السلام

سه روز از ورود رسول خدا (ص) به قبا گذشته بود که علی (ع) نیز از مکه آمد و بدانحضرت ملحق شد و بگفته ابن هشام پیغمبر (ص) روز دوشنبه وارد قبا شد و روز جمعه از آنجا بسوی مدینه حرکت کرد، علی علیه السلام - در این چند روز طبق دستور رسول خدا (ص) امانتهای مردم را که نزد آنحضرت گذارده بودند به صاحبانشان باز گرداند و "فواطم" یعنی فاطمه دختر رسول خدا (ص) و فاطمه بنت اسد مادر آن بزرگوار و فاطمه دختر زبیر را برداشت و بسوی مدینه حرکت کرد و بگفته برخی از مورخین چند

و تقاضای نزول او را داشتند ولی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - همان جواب را می داد تا چون به محله بنی مالک بن نجار و همان جایی که اکنون مسجد النبی قرار دارد رسید شتر آنحضرت زانو زد و خوابید ، پیغمبر ((ص)) پرسید : این زمین از کیست ؟ عرض کردند : اینجا متعلق به دو فرزند یثیم " عمرو " که نامشان سهل و سهیل است می باشد ، پس از مذاکره با سرپرست آندو که شخصی بنام معاذ بن عفره بود آنجا را از او خریداری و مسجد مدینه را در همانجا بنا کردند ، و از اطراف آن نیز اطاقهاشی برای رسول خدا و همسران آنحضرت ساختند ، به شرحی که خواهد آمد .

### اولین نماز جمعه

تنها توقف کوتاهی که رسول خدا ((ص)) در سر راه خود در میان قبائل نامبرده داشت نزد بنی سالم بود که چون هنگام ظهر بود در میان ایشان فرود آمد و چون مصادف با روز جمعه بود و آنها نیز قبلا مسجدی برای خود بنا کرده بودند پیغمبر خدا نخستین نماز جمعه را در میان آنها خواند و بدین ترتیب نخستین خطبه را نیز در مدینه همانجا ایراد فرمود .

### عبداللّه بن اَبی

### رئیس منافقین مدینه

در شهر بئرب مرد ثروتمند و بانفوذی بود بنام عبداللّه بن اَبی بن سلول که مورد احترام هر دو قبیله اوس و خزرج بود و پیش از این نیز نام او را ذکر کردیم ، مردم بئرب که از اختلاف و زدو خورد خسته شده بودند قبل از آنکه مسلمان شوند ب فکر افتاده بودند تا این مرد را بر خود فرمانروا سازند و همگی از او اطاعت کرده به اختلاف

و خونریزی میان خود خاتمه دهند ، باطلوع و انتشار اسلام در بئرب و ورود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بدان شهر این برنامه بهم خورد و مردم گرد شمع وجود آنحضرت را گرفتند و به برکت آنبزرگوار اختلافها بیکسو رفت .

عبدالله بن اَبی از این پیش آمد سخت ناراحت و دلگیر بود زیرا برنامه ورود اسلام و پیامبر بزرگوار بدان شهر برنامه ریاست و فرمانروائی او را بهم زده و از بین برده بود از اینرو هنگامی که رسول خدا ((ص)) از میان قبیله او عبور می کرد با آستین جلوی بینی خود را گرفت تا گرد و غباری که بلند شده بود در بینی او نرود و با ناراحتی پیش آمده بر خلاف قبائل دیگر گفت : نزد آنها که تو را گول زده و بدین شهر آورده اند برو و بر آنان فرود آی ! سعد بن عباده که در رکاب رسول خدا -

آن محله زانو زد کسانی که در آن اطراف خانه داشتند دور پیغمبر را گرفتند و هر کدام تقاضا داشتند که آنحضرت به خانه آنها وارد شود ، در این میان مادر ابویوب پیشدستی کرد و خورجین و اثاثیه رسول - خدا ((ص)) را به بغل گرفت و به خانه برد و هنگامی که آنحضرت مطلع شد به خانه آنها رفت .

ابویوب مرد فقیری بود که خانه محقری داشت و از یک ساختمان خشت و گلی دو طبقه ترکیب یافته بود و چون پیغمبر خدا بدانجا وارد شد ابویوب نزد آنحضرت آمد و پیشنهاد کرد که رسول خدا ((ص)) طبقه بالا را انتخاب کند ( چون برای اود شوار بود که بالای سر آنحضرت بسر برد ) اما رسول خدا ((ص)) همان طبقه پائین را انتخاب کرد و فرمود : برای ما و کسانی که بدین ما می آیند اینجا راحت تر است .

### نخستین نماز جمعه ای که حضرت رسول (ص)

### خواند ، میان قبیله بنی سالم در نزدیکی مدینه بود

و تا وقتی کار مسجد و اطاقهای اطراف آن به پایان رسید آنحضرت در خانه اوس بر برد و سپس به خانه خود منتقل شد .

ساختمان مسجد مدینه و فضیلتی از عمار : مسلمانان دست به کار ساختن مسجد شدند خود پیغمبر نیز مانند یک کارگر عادی کار می کرد و سنگ و خاک به این طرف و آن طرف می برد ، مسلمانان دیگر نیز اعم از مهاجرو انصار مشتاقانه کار می کردند و برای سرگرمی و رفع خستگی خود رجزهایی انشاد کرده می خواندند که از آن جمله این رجز است :

لئن قعدنا و النبی یعمل

لذاک منا العمل المثلل

صلی الله علیه و آله - بود ترسید مبادا سخنان زنده وی در روح پاک و لطیف رسول خدا ((ص)) اثر کند از اینرو بعنوان عذر - خواهی از جسارت وی ادبی آن مرد برخاست و معروض داشت : یا رسول الله مبادا بی ادبی و جسارت این مرد دل شمار آزرده سازد او را به حال خود بگذارید ، زیرا ما می خواهیم او را فرمانروای خود سازیم و چون اکنون مشاهده می کند که ریاست و فرمانروائی از دست او رفته ناراحت و نگران است ، و سلب این مقام خود را از شما می بیند

### در خانه اَبی ایوب

سرانجام وقتی شتر رسول خدا ((ص)) در

یعنی اگر ما بنشینیم و پیامبر کار کند  
براستی که کار زشت و ناروایی انجام داده‌ام  
دیگری می‌گفت:

لا عیش الا عیش الاخره

اللهم ارحم الانصار والمهاجره  
یعنی عیش و خوشی در زندگی نیست مگر  
در آخرت خدا یا انصار و مهاجرین را مورد  
رحمت خویش قرارده، پیغمبر نیز همین رجز  
را می‌خواند جز آنکه بصورت شعری نمی‌خواند.  
و میگفت:

لا عیش الا عیش الاخره، اللهم ارحم  
المهاجرین والانصار.

علی (ع) نیز این ارجوزه را می‌خواند:  
لا یستوی من یعمر المساجد

یداب فیہ قائما و قاعدا  
ومن یری عن القبار حائدا

یعنی هیچگاه کسی که با کوشش و جدیت  
تمام در حال قیام و قعود بکار ساختمان  
مسجد مشغول است با کسی که روی خود را  
از خاک و غبار می‌گرداند مساوی و برابر نیست

شنید غضبناک شد و فرمود:

اینان را با عمار چه کار؟ عمار آنها را  
بسوی بهشت می‌خواند و آنها او را بطرف  
آتش دوزخ دعوت می‌کنند، همانا عمار  
یوست میان دو چشم من است آنگاه فرمود:  
از این پس اگر سخنی از آن مرد  
شنیدید به وی اعتنا نکرده و از او دوری  
کنید.

### خبری از آینده عمار

عمار در کار ساختمان مسجد پیش از  
دیگران زحمت می‌کشید و خشت و سنگ  
بدوش می‌کشید روزی آنقدر خشت بر پشتش  
بار کردند که به پیغمبر عرض کرد: اینسان  
امروز مرا کشتند!

رسول خدا (ص) با ملاحظت خاصی دست  
به موهای عمار کشید و گرد و خاک آنرا پاک  
کرد و فرمود:

ای پسر سمیه گشوده، تو اینان نیستند  
بلکه گشوده، تو گروه متجاوز و متغارتند!

و در پاسخ آنان فرمود:

نه، عریشی همچون عریش موسی  
نخواهم ساخت و کار از این زودتر انجام  
خواهد شد

خانه‌های جمعی از مهاجرین و فضیلتی از  
علی، علیه السلام:

اطراف مسجد هم اطاقهایی برای همسران  
رسول خدا (ص) ساختند و جمعی از مهاجرین  
دیگر چون علی (ع) و حمزه و ابوبکر و  
دیگران نیز اطاقهایی ساختند و هر کدام  
دری از اطاق خود بسوی مسجد باز کردند  
که در هنگام نماز از آنجا به مسجد می‌آمدند  
تا اینکه پس از جندی جبرئیل بر آنحضرت  
نازل شد و گفت: خدای تعالی امر فرموده  
است که جز تو و علی افراد دیگر درهای خانه  
خود را بطرف مسجد مسدود کنند، و این  
موضوع بر بعضی گران آمد و چون رسول خدا  
صلی الله علیه و آله - بدانها فرمود: من  
از پیش خود چنین دستوری ندادم، بلکه  
دستوری بود که خدای تعالی بوسیله  
جبرئیل مرا بدان مامور کرد آنان راضی شدند.

### ادامه دارد

۱ - مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۸۲.  
۲ - از آنجا که مادر حضرت امیر (ع) فاطمه بنت اسد افتخار تربیت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را در کودکی داشته، رسول خدا تا پایان عمر آن بانوی بزرگوار، او را مادر خطاب می‌کرد، و به همین جهت روزی که آن بانوی محترمه از دنیا رفت و علی (ع) گریان نزد رسول خدا آمد و گفت: "ماتت امی" - مادرم از دنیا رفت رسول خدا فرمود: "بل والله امی" - بلکه بخدا سوگند مادر من از دنیا رفت.

۳ - قبله، نام زنی است که مردم مدینه نستان به او میرسیده است.

۴ - سوره آل عمران، آیه‌های ۱۹۱ تا ۱۹۵

### برای ساختن مسجد، پیغمبر همانند کارگری

### ساده کار می‌کرد و سنگ و خاک به این طرف

### و آن طرف می‌برد

کار مسجد به پایان رسید و بدستور  
پیغمبر خدا دیوارهای اطراف آنرا به طول  
یک قامت بالا بردند و چون مدتی بر این  
منوال گذشت و مسلمانان در اوقات نماز  
دچار گرما و آفتاب می‌شدند پیشنهاد  
ساختن سقفی را برای مسجد به آنحضرت  
دادند و رسول خدا (ص) موافقت کرد،  
قسمتی از مسجد را ستون زد و روی آنرا با  
شاخه و برگ خرما پوشاند و چون مجددا  
پیشنهاد کردند که روی آن برگها و چوبها را  
گل اندود کنند رسول خدا (ص) نهذیرفت

عمارین یاسر نیز این ارجوزه را از علی -  
علیه السلام - یاد گرفته بود می‌خواند،  
یکی از مسلمانان که گوشه ای نشسته بود و  
عماشی در دست داشت این ارجوزه را از  
عمار شنید و پیش خود خیال کرد عمار بهاو  
گوشه می‌زند و منظور از جمله آخر، او  
است، از اینرو بر آشفته پیش آمد و گفت:  
ای پسر سمیه من شنیدم که چه گفتمی و چنانچه  
گفتارت را ادامه دهی با این عمار بینی تو  
را خرد خواهم کرد.  
پیغمبر (ص) که این سخن را از او